

رباعیات مولانا
جلال الدین محمد بلخی

تتبعہ انضمام فتح حال مولانا
تلمیح بحال قرآن احادیث
روایات و اصطلاحات
عرفان

تألیف: محمد حسین مجتہد

رباعیات مولانا

• •

جلال الدین محمد بلخی

بہ انضمام

شرح حال مولانا، تلخیص قرآنی، احادیث، روایات و اصطلاحات عرفانی

تحقیق:

محمد حسین مجذوم

امشارات بھینس

سرشناسه	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
عنوان قراردادی	شمس تبریزی، برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	رباعیات مولانا جلال‌الدین محمد بلخی به انضمام شرح حال مولانا، تلمیحات
مشخصات نشر	قرآنی، احادیث، روایات و اصطلاحات عرفانی / تحقیق محمدحسین مجدم.
مشخصات ظاهری	تهران: بهین، ۱۳۹۲.
شابک	۵۱۸ ص.
وضعیت فهرست نویسی	۹۷۸-۶۰۰-۶۳۷۸-۰۹-۱
یادداشت	فیبا
موضوع	رباعیات کتاب حاضر از جزء هشتم «کلیات شمس» گرفته شده است.
موضوع	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده	شعر فارسی -- قرن ۷ ق.
رده بندی کنگره	مجدم، محمدحسین، ۱۳۲۴ -، گردآورنده
رده بندی دیوبی	۱/۳۱۶۸ PIR ۵۲۹۵ / ۱۷ ۱۱۳۹۲ الف
شماره کتابشناسی ملی	۱/۳۱۶۸ ۳۲۳۴۴۸۹

رباعیات مولانا

صفحه آرا: توران قانع
 طرح جلد: استودیو گرافیک شین
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: گلفام
 شمارگان: ۷۰۰ جلد
 قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان
 تاریخ انتشار: ۱۳۹۵
 نوبت چاپ: اول
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۷۸-۰۹-۱

کلیه حقوق مادی این کتاب متعلق به انتشارات بهین است

انتشارات بهین: تهران ۱۵۸۵۷۷۵۱۱۳، خیابان کریمخان زند، خیابان سنائی
 کوچه ۱۳ پلاک ۴، واحد ۱

همراه: ۰۹۱۲۸۱۸۵۵۶۴

دورنگار: ۸۸۳۴۴۰۵۵

تلفن: ۸۸۳۰۲۱۰۰

پست الکترونیکی:

Behin_Publications@yahoo.com

فهرست مطالب

صفحه	عناوین
۷	پیش‌گفتار
۱۱	نکاتی چند درباره اثر حاضر و رسم‌الخط آن
بخش یکم	
۲۱	شرح حال مولانا جلال‌الدین بلخی
۲۳	فصل اول: آغاز عمر
۳۷	فصل دوم: ایام تحصیل
۴۵	فصل سوم: دوره انقلاب و آشفته‌گی
۵۵	فصل چهارم: روزگار تربیت و ارشاد
۵۹	فصل پنجم: پایان زندگانی و آثار
بخش دوم	
۶۵	رباعیات مولانا
بخش سوم	
۳۵۳	تعلیقات
بخش چهارم	
۴۷۷	فهرست‌ها و نمایه‌ها
۵۱۵	کتاب‌نامه

به نام خدا

پیش‌گفتار

مجموعه «رباعیات مولانا» که در این دفتر تقدیم شیفتگان آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی می‌گردد، از جزء هشتم «کلیات شمس» یا «دیوان کبیر» با تصحیحات و حواشی استاد بی‌بدیل و علامه دهر بدیع‌الزمان فروزانفر اخذ گردیده است. استاد در مقدمه جزء هشتم آورده‌اند که «این مجلد» مشتمل است بر مقدار ۱۹۸۳ رباعی با رعایت ترتیب حروف هجای فارسی در قوافی و ملاحظه حروف قافیه مصراع اول در هر رباعی منظم و مدون شده است، مآخذ این رباعی‌ها برابر با مقدمه مجلد اول از نسخه‌های زیر مورد استفاده استاد قرار گرفته است:

۱- نسخه عکسی که اصل آن متعلق است به کتابخانه بلدیه استانبول که دارای هزار و نهصد و سی و هفت رباعی است.

۲- نسخه عکسی که اصل آن متعلق است به کتابخانه مسترچستری تی مشتمل بر هزار و هشتصد و هفده رباعی

- ۳- نسخه موزة قونیه مشتمل بر هزار و هشتصد و دوازده رباعی
 ۴- نسخه موزة قونیه مشتمل بر هزار و پانصد و نود و شش رباعی
 ۵- نسخه فیه مافیه محفوظ در کتابخانه فاتح استانبول، مشتمل بر
 ششصد و چهل و سه رباعی

۶- نسخه کتابخانه اسعد افندی مشتمل بر سیصد و شصت و پنج رباعی
 چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه خواهند فرمود بسیاری از
 رباعیات با یکدیگر اختلاف مختصری دارند. و برخی نیز عیناً تکرار
 شده‌اند.*

شک نیست تمام رباعی‌هایی که در این مجموعه گرد آمده است از
 مولانا نیست و شاید برخی از آن‌ها، که مربوط و منسوب به دیگران
 است در مجالس خود بر زبان آورده است و مریدان آن‌ها را ثبت کرده
 و به نام وی نوشته‌اند.

برخی از این رباعیات را می‌توان در دیگر متون فارسی پیش از
 روزگار مولانا دید. از جمله در مختارنامه عطار یا جزو رباعیات
 اوحالدین کرمانی و نجم‌الدین رازی و جز آن.
 در پایان از دوست گرامی، فرهنگ‌پرور و ادب دوست جناب آقای

*- برای اطلاع رجوع شود به کلیات شمس یا دیوان کبیر از گفتار مولانا جلال‌الدین
 محمد مشهور به مولوی، جزو اول با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ

لسان‌الحق طباطبایی که با چاپ این اثر موافقت کردند تشکر می‌نمایم. هم‌چنین از جناب آقای دکتر سیداحمد امام‌زاده استاد دانشگاه خوارزمی که در ترجمه رباعیات عربی، یاری‌گر این جانب بودند، سپاس فراوان دارم.

محمد حسین مجدّم

نکاتی چند دربارهٔ اثر حاضر و رسم الخط آن

۱- تمامی رباعیات بدون زیرنویس‌ها نقل شده است. نگارنده این سطور معتقد است که حواشی رباعی‌ها که رباعیات از کدام نسخه اخذ گردیده است تنها برای پژوهش‌گران و محققین مفید تواند بود و برای خواننده دوستدار مولانا ملال‌آور خواهد بود. کسانی که خواهان تفاوت نسخه‌ها و نسخه بدل‌ها هستند می‌توانند به مجلد هشتم دیوان کبیر مراجعه فرمایند.

۲- در قسمت تعلیقات این اثر، کلیهٔ واژه‌ها و ترکیبات دشوار و اصطلاحات عرفانی و آیات تلمیحات قرآنی و قصص انبیاء و مشایخ و جاها و احادیث توضیح داده شده است.

۳- کلیهٔ رباعیات عربی (و ترکی) ترجمه گردیده است

۴- چون در نسخهٔ استاد فروزانفر، اصل بر جدانویسی کلمات مرکب بوده است، در این کتاب سعی شده است تا آن‌جا که به معنی واژه‌ها خدشه‌ای وارد نشود، همان روش به کار گرفته شده است.

از جمله:

شب دیز (۷۶۰)	بی نوا (رباعی ۴۱۸)
هم دم (۱۱۴۱)	ره زن (۶۶۱)
هم نفس (۱۸۱۷)	ره زنی (۴۱۳)
خون ریز (۷۶۱+۲۲۸)	دست رس (۲۲۹-۱۰۰۳)
خون خوار (۱۱۱۸)	هم آواز (۲۹۴)
سیمین بر (۸۹۹)	دل خسته (۴۲۴)
مehوش (۵۷۸-۴۳۴)	کم یاب (۱۱۲۱)
بی دل (۶۲۶-۴۶۵)	مهر و (۷۷۴-۱۵۶۹)
دی روز (۱۸۱۹)	و موارد دیگر...

- برخی از این واژه‌های مرکب به شکل پیوسته و جدا (دو املائی)

نوشته شده‌اند، از جمله:

- خون خواره، خونخواره (۷۶۱)
- دل شدگان (۱۳۸۳) دلشده (۱۰۷۳)
- بی کار (۱۱۸۳) بیکار (۱۱۸۳)
- بی گاه (۱۵۹۰) بیگاه (۱۵۹۰)
- هم دم (۱۱۴۱) همدم (۱۱۴۱)
- این چنین (۱۶۷۲) اینچنین (۱۶۸۲)
- بدیهی است که درین کتاب واژه‌ها، جدا نوشته شده‌اند.

۵- «الف» (همزه) است در تمام موارد نوشته شده است.

باخبرست ← باخبر است (۲۰۹)

مشتهرست ← مشتهر است (۲۰۹)

صاحب نظرست ← صاحب نظر است (۲۱۰)

بیشترست ← بیشتر است (۲۱۱)

بی خبرست ← بی خبر است (۲۱۲)

شکرست ← شکر است (۲۱)

صوَرست ← صور است (۲۳۱)

رنجورست ← رنجور است (۶)

و ده‌ها مورد دیگر.

- در مواردی نیز «الف» است نوشته شده است و با مصرع‌های

دیگر هم قافیه شده است نظیر:

خوشت ← و تبش است (رباعی ۲۴۰)

و یا این‌که در یک مصراع با «الف» و یک مصراع بدون الف نوشته

شده است نظیر رباعی (۲۹۸)

خاک قدمت سعادت جان منست

خاک از قدمت همه گل و یاسمن است

سر تا قدمت خاک تو بر می‌روید (؟)

زان خاکِ قدم چه روی برداشتن است

موارد استثنا:

چنان‌چه «است» پس از مصوّت بلند «آ» و «او» قرار گرفته باشد

«الف» آن حذف شده است:

الف- گاه ضرورت قافیه سبب حذف «الف» شده است نظیر:

(۲۰۸) از حلقهٔ گوش او دلم باخبرست

در حلقهٔ او دل از همه حلقه برست

زیر و زیر چرخ پر است از غم او

هر ذره چو آفتاب زیر و زبرست

باخبرست و زبرست به سبب هم‌قافیه شدن با برست بدون الف آمده است.

۶- حرف اضافه «به» جدای از کلمه نوشته شد.

بخرابات ← به خرابات (رباعی ۳۱۴)

بکام عاشق ← به کام عاشق (رباعی ۳۲۴)

بزاری زار ← به زاری زار (رباعی ۶۰۶)

بابد ← به ابد (۷۷۸)

۷- کلمه‌هایی که به «ه»‌های غیر ملفوظ در جمع نشانه «ها»ی جمع

اغلب حذف شده بود که در رسم‌الخط کتاب حاضر این «ه» آورده شده

است، نظیر:

کرانها ← کرانه‌ها (رباعی ۱۱۸)

لولها ← لوله‌ها (رباعی ۱۶۱)

غلغلها ← غلغله‌ها (رباعی ۱۶۱)

بلبلها ← بلبله‌ها (رباعی ۱۶۱)

سلسلهها ← سلسله‌ها (رباعی ۱۶۱)

هم‌چنین واژه‌های، دیده‌ها، شاخه‌ها، تعبیه‌ها، شکوفه‌ها، خانه‌ها،

بهانه‌ها، توبه‌ها، مصطبه‌ها و ده‌ها مورد دیگر در متن اصلاح گردید.

- تنها در یک مورد به صورت معمول "های غیر ملفوظ" نوشته شد:

علاقه‌ها (رباعی ۱۳۸۶)؛

- سایر نشانه‌های جمع که پیوسته بود، جدا گردید.

شادیها ← شادی‌ها (۱۱۷۷)

در واژه‌های چون «سقایه» نشانه «ی» نکره یا «ی» وحدت به صورت «ای» اصلاح شد.

(رباعی ۱۲۸): سقایه ← سقایه‌ای

- و در کلمات مختوم به «ی» که به صورت «یی» به کار رفته بود به شیوه امروزمین به «ای» اصلاح گردید.

- ماهیی (۱۶۰) ← ماهی‌ای

- آدمیی (۵۵۱) ← آدمی‌ای

طیره‌گی (۱۴۶۸) ← طیرگی‌ای

۸- فعل‌های ماضی نقلی سوم شخص که پیوسته نوشته شده و «های» بین فعل حذف گردیده در این جا جدا از هم نوشته شده است و «های» آن نیز نوشته شد:

(رباعی ۱۷۴): کشتست: کشته‌ست

(رباعی ۱۷۵): خفتست: خفته‌ست

(رباعی ۱۷۵): گفتست: گفته‌ست

(رباعی ۱۸۱) دادست: داده‌ست

استثناها: برحسب ضرورت قافیه‌های غیرملفوظ مطابق اصل نسخه (بدون ه) نوشته شده:

رباعی ۲۶۸: ای آمده بامداد شوریده و مست

پیداست که باده دوش گیرا بودست

امروز خرابی و نه روز گشتست

مستک مستک به خانه اولی ست نشست

- گشتست و بودست، با مست و نشست قافیه شده است. هم‌چنین

در رباعی ۱۱۲۶- می‌کردستم با سرمستم هم‌قافیه شده‌اند و لذا می‌کردستم بدون «ه» نوشته شد.

- هم‌چنین ضمیرهای پیوسته (ام، ای... اند) در برخی از رباعی‌ها با

شیوه امروزی تفاوت داشت اصلاح گردید. نظیر:

- توم (رباعی ۱۷۷) ← توأم

- توند (رباعی ۱۸۱) ← توآند

- توی (رباعی ۱۵۴) ← تویی

و در برخی رباعی‌ها به همین شیوه به کار رفته بود نظیر:

- دشمن‌اند (رباعی ۳۲۳)

- آهن‌اند (رباعی ۱۲۷۴)

- توأم (رباعی ۱۵۲۴)

- پیدااند (رباعی ۴۷۹)

۹- این و آن که به واژه پس از خود، پیوسته نوشته شده بود جدا گردید:

(رباعی ۱۸۱) - (۱۱۲۲) - آنکس ← آن کس

(رباعی ۱۸۲) - زانکس ← زان کس

(رباعی ۴۸۴) آنکه ← آن که

(رباعی ۱۲۸) آنک ← آن که

(رباعی ۲۲۱) - (۱۸۲۸) - آنچ ← آن چه

(رباعی ۱۵۴) - (۱۹۲۱) - (۳۳۷) - (۳۳۶) هر آنچ ← هر آن چه

(۱۵۱۰) آنچنان ← آن چنان

(۱۶۸۲) اینچنین ← این چنین

و در برخی جاها «این چنین» جدا نوشته شده بود (نظیر رباعی ۱۶۷۲)

هم چنین در حروف مرکبی نظیر ← کندر، (در رباعی ۱۸۵۳) و که

اندر (۱۹۰۵) و کین (۲۵۴)

به صورت کاندر و کاین اصلاح گردید.

۱۰- حرف «را» که به واژه پیش از خود، پیوسته نوشته شده بود جدا

گردید.

(رباعی ۵۷۲) دلستانرا ← دلستان را

در مواردی «را» جدا نوشته شده بود (رباعی ۵۷۲) جان را، غایبان را

۱۱- حرف «که» که به صورت «ک» و پیوسته به واژه پیش از خود

بود. جدا گردید و به صورت «که» نوشته شد:

(رباعی ۱۲۸): آنک ← آن که

(رباعی ۱۳۰۹): بدانک ← بدان که

(رباعی ۱۳۱): چندانک ← چندان که

(رباعی ۲۹۲): چنانک ← چنان که

(رباعی ۲۰۰): ازانک ← از آن که

استثنا: از آنک ۱۱۲۰:

در بحرخیال غرقه گردابم نی بلکه به بحر می کشد سیلابم
ای دیده نیم خواب من بنده آنک در خواب بداست که من در خوابم

۱۲- چه پرسشی که به صورت «چ» و یا پیوسته نوشته شده بود «جدا»
گردید:

رباعی های (۱۲۴۴-۱۲۴۸) چکنم ← چه کنم
رباعی (۳۲۱) چگونه ← چه گونه
رباعی (۱۷۵۷) چکنی ← چه کنی

استثناها:

در رباعی (۱۳۴۷) چه کنیم به همین صورت جدا نوشته شده بود:
گر باده نهان کنیم، بو را چه کنیم؟
وین شکل و خمار و رنگِ رو را چه کنیم؟
ور بالب خشک، عشق را خشک آریم
این چشمه چشم هم چو جو را چه کنیم؟
۱۳- حرف «چه» که در رسم الخط کتاب به صورت «چ» و متصل به
کلمه ماقبل بود به صورت کتابت، امروزی «چه» و جدا از کلمه قبل نوشته
شد.

رباعی های ۱۵۴-۳۳۶-۳۳۷ هر آنچ ← هر آن چه

رباعی ۱۲۴ زانچ ← زان چه

رباعی ۱۶۳۸ هرچ ← هر چه

۱۴- «ی» خطاب و ضمیر در فعل ها به صورت «ای» نوشته شد.

رباعی (۱۲۸): نگرفته ← نگرفته‌ای

رباعی (۱۲۸): ساخته ← ساخته‌ای

هم‌چنین در رباعی (۲۴۸): خواسته ← خواسته‌ای

تنها نه همه خنده و سیماش خوش است

خشم و سقط و طعنه و صفراش خوش است

سرخواسته‌ای، گر بدهم یا ندهم

سر را چه محل؟ لیک تقاضاش خوش است

و رباعی (۱۹۱): مرده ← مرده‌ای

۱۵- واژه‌هایی نظیر داوود، طاووس، چاووش، قلاووز که با یک «و»

نوشته شده، به همین صورت درست گردید:

(رباعی ۱۷۵): داوود

(رباعی ۶۸۶): طاووس

(رباعی ۶۹۷): قلاووز

(رباعی ۱۸۴۷): چاووش

- هم‌چنین واژه‌های «طبی» (رباعی ۱۹۴۰) به صورت تپی و طپیدن به

شکل «تپیدن» اصلاح گردید (رباعی ۵۴۷)

- واژه مؤنت به صورت مؤونت (رباعی ۶۰۳) و واژه «زکوة» به

صورت «زکات» (رباعی ۵۷۶) نوشته شد.

۱۶- واژه‌های تیره گیت (رباعی ۱۴۰۱) و طیره گیتی (رباعی ۱۴۶۸) «ه» غیرملفوظ حذف گردید و به صورت تیرگیت و طیرگیتی نوشته شد.
- واژه شست که به صورت شصت نوشته شده بود تصحیح گردید

ای دل، ز جهانیان چرا داری بیم

حق محسن و منعم و کریم است و رحیم

تیر کرمش ز شست احسان قدیم

در حاجت بنده می کند موی دونیم (۱۲۹۴)

۱۷- در ترکیب‌هایی اضافی زیر که به صورت پیوسته نوشته شده بود
مضاف و مضاف‌الیه از هم جدا گردید.

دل من (رباعی‌های ۹۷۹-۲۵۲-۴۱۷) ← دل من

گل من (رباعی ۴۱۶) ← گل من

با امید به آن که با تغییر رسم الخط این کتاب توانسته باشیم تا
اندازه‌ای به یک رسم الخط واحد رسیده و خوانندگان گرامی را راضی
کرده باشیم.

بخش یکم

شرح حال مولانا جلال الدین محمد بلخی

فصل اول: آغاز عمر

فصل دوم: ایام تحصیل

فصل سوم: دوره انقلاب و آشفستگی

فصل چهارم: روزگار تربیت و ارشاد

فصل پنجم: پایان زندگانی و آثار

فصل اوّل - آغاز عمر

اسم و القاب: نام او به اتفاق تذکره‌نویسان محمّد و لقب او جلال‌الدّین است و همه مورّخان او را بدین نام و لقب شناخته‌اند و او را جز جلال‌الدّین به لقب «خداوندگار» نیز می‌خوانده‌اند.

«و خطاب لفظ خداوندگار گفته بهاء‌ولد است» و در بعضی از شروح مثنوی هم از وی به مولانا خداوندگار تعبیر می‌شود و احمد افلاکی در روایتی از بهاء‌ولد نقل می‌کند که «خداوندگار من از نسل بزرگ است» و اطلاق خداوندگار با عقیده الوهیت بشر که این دسته از صوفیه معتقدند و سلطنت و حکومت ظاهری و باطنی اقطاب نسبت به مریدان خود در اعتقاد همه صوفیان تناسب تمام دارد. چنان‌که نظر به همین عقیده بعضی اقطاب (بعد از عهد مغول) به آخر و اوّل اسم خود لفظ شاه اضافه کرده‌اند.

لقب مولوی که از دیرزمان در میان صوفیه و دیگران بدین استاد حقیقت‌بین اختصاص دارد در زمان خود وی و حتّی در عرف تذکره‌نویسان قرن نهم شهرت نداشته و جزء عناوین و لقب‌های خاصّ

او نمی‌باشد و ظاهراً این لقب از روی عنوان دیگر یعنی «مولانای روم» گرفته شده باشد.

مولد و نسب: مولد مولانا شهر بلخ است و ولادتش در ششم ربیع‌الاول سنه ۶۰۴ هجری قمری اتفاق افتاد و علت شهرت او به رومی و مولانای روم، همان طول اقامت وی در شهر «قونیه» که اقامت‌گاه اکثر عمر و مدفن اوست بوده چنان‌که خود وی نیز همواره خویش را از مردم خراسان شمرده و اهل شهر خود را دوست می‌داشته و از یاد آن فارغ‌دل نبوده است.

نسبتش به گفته بعضی از جانب پدر به ابوبکر صدیق می‌پیوندد و این‌که مولانا در حق فرزند معنوی خود «حسام‌الدین چلبی» گوید «صدیق‌ابن‌الصدیق رضی‌الله عنه و عنهم الارموی الاصل المنتسب الی الشیخ المکرّم بما قال اَمْسَيْتُ کُرْدِیًّا وَاَصْبَحْتُ عَرَبِیًّا» دلیل این عقیده توان گرفت. چه مسلم است که صدیق در اصطلاح اهل اسلام، لقب ابوبکر است و ذیل آن به صراحت می‌رساند که نسبت حسام‌الدین به ابوبکر بالاصاله نیست بلکه از جهت انحلال وجود اوست در شخصیت و وجود مولوی که مربّی و مرشد او و زاده ابوبکر صدیق است و صرف‌نظر از این معنی هیچ فایده بر ذکر انتساب اصلی حسام‌الدین به ارمیه و نسبت او از طریق انحلال و قلب عنصر به شیخ مکرّم یعنی ابوبکر مترتب نمی‌گردد.

بهاء‌الدین ولد: پدر مولانا محمدبن حسین خطیبی است که به

بهاءالدین ولد معروف شده و او را سلطان العلماء لقب داده‌اند و پدر او حسین بن احمد خطیبی به روایت افلاکی از افاضل روزگار و علامه زمان بود چنان‌که رضی‌الدین نیشابوری در محضر او تلمذ می‌کرد و مشهور چنان است که مادر بهاءالدین از خاندان خوارزمشاهیان بود ولی معلوم نیست که به کدام یک از سلاطین آن خاندان انتساب داشت. برخی او را دخت علاءالدین محمد خوارزمشاه عم جلال‌الدین خوارزمشاه، و جامی دختر علاءالدین محمد خوارزمشاه می‌پندارند و این اقوال مورد اشکال است، چه آن‌که علاءالدین محمد خوارزمشاه پدر جلال‌الدین است نه عم او و سلطان تکش جز علاءالدین محمد پادشاه معروف (متوفی ۶۱۷) فرزند دیگر بدین نام و لقب نداشته و نیز جزو فرزندان ایل ارسلان بن اتسز هیچ کس به لقب و نام علاءالدین محمد شناخته نگردیده و مسلم است که بهاءالدین ولد هنگام وفات ۸۵ ساله بود و وفات او به روایت امین احمد رازی در سنه ۶۲۸ واقع گردیده و بنابراین ولادت او مصادف بوده است با سال ۵۴۳ و در این تاریخ علاءالدین محمد خوارزمشاه به وجود نیامده و پدر او تکش خوارزمشاه نیز قدم در عالم هستی نهاده بود.

بنابراین انتساب بهاءولد، به علاءالدین محمد خوارزمشاه به صحت مقرون نیست و اگر اصل قضیه یعنی پیوند حسین خطیبی با خوارزمشاهیان ثابت و مسلم باشد باید گفت که حسین خطیبی با قطب‌الدین محمد بن نوشتگین پدر اتسز (متوفی ۵۲۱) پیوند کرده و

جامی و افلاکی به جهت توافق لقب و نام او با لقب و نام علاءالدین محمد بن تکش که در زندگی پدر قطب الدین لقب داشته به اشتباه افتاده اند و بر این فرض اشکال مهمّ ما در تقویم ولادت بهاء ولد بر ولادت جدّ و پدر مادر خود مرتفع خواهد گردید.

بهاء الدین ولد از اکابر صوفیان بود. خرقه او به احمد غزالی می پیوست و خویش را به امر معروف و نهی از منکر معروف ساخته و عده بسیاری را با خود همراه کرده بود و پیوسته مجلس می گفت «و هیچ مجلس نبود که از سوختگان جان بازی ها نشدی و جنازه بیرون نیامدی و همیشه نفی مذهب حکمای فلاسفه و غیره کردی و به متابعت صاحب شریعت و دین احمدی ترغیب دادی» و خواصّ و عوامّ بدو اقبال داشتند «و اهل بلخ او را عظیم معتقد بودند» و آخر اقبال خلق، خوارزمشاه را خائف کرده تا بهاء ولد را به مهاجرت مجبور ساخت.

مهاجرت بهاء ولد از بلخ: ولد به واسطه رنجش خاطر خوارزمشاه در بلخ مجال قرار ندید و ناچار هجرت اختیار کرد و گویند سبب عمده در وحشت خوارزمشاه آن بود که بهاء ولد بر سر منبر به حکما و فلاسفه بد می گفت و آنان را مبتدع می خواند و بر فخر رازی^۱ که استاد

۱. امام فخر رازی از بزرگان حکما و متکلمین اسلام است و کمتر کتابی در حکمت یا کلام و تفسیر و رجال تألیف شده که از ذکر او خالی باشد. (۵۴۳-۶۰۶)

خوارزمشاه و سرآمد و امام حکمای عهد بود این معانی گران می آمد و خوارزمشاه را به دشمنی بهاءولد برمی انگيخت تا میانه این دو، اسباب وحشت قائم گشت و بهاءولد تن به جلای وطن درداد و سوگند یاد کرد تا محمد خوارزمشاه بر تخت جهانبانی نشسته است به شهر خویش بازنگردد و هنگامی که از بلخ عزیمت کردند، از عمر مولانا پنج سال می گذشت.

به روایت تذکره نویسان دل نگرانی این عارف و آن حکیم مشهور در سنه ۶۰۵ آغاز گردید و از فحوای حکایت می رساند که در موقع هجرت بهاءولد هنوز فخر رازی زنده بوده و سفر بهاءولد وقتی اتفاق افتاد که از عمر مولانا پنج سال می گذشت و چون ولادت او به اتفاق آرا به سال ۶۰۴ واقع شده پس فرض عزیمت بهاءولد پیش تر از ۶۰۹ ممکن نیست و به قول اکثر، حدوث این واقعه در سال ۶۱۰ بود و فخر رازی در سال ۶۰۶ وفات یافت از این روی هنگام هجرت بهاءولد چهار سال تمام می گذشت که آن آفتاب معرفت سر در نقاب تیره خاک کشیده بود، پس ادعای دخالت او در رنجش سلطان از بهاءولد باطل است.

با وجود روایت گذشتگان که در حد امکان به قرائن تاریخی تأیید شد به نظر می رسد که علت عمده در عزیمت و هجرت بهاءولد از بلخ خوف و هراس از خونریزی و بی رحمی لشکر تاتار بود که تمام مردم را به وحشت و بیم افکنده و آنان را که مکنت و قدرتی داشتند به جلای

وطن و دوری از خانمان و خویشان مجبور گردانید و بدین جهت بسیاری از مردم ایران به ممالک دوردست هجرت کردند و از اشعار شاعران این دوره به دست می‌آید که از بسیاری جمعیت در شهر بغداد کار اجاره مساکن به سختی کشیده بود و مهاجران با رنج فراوان می‌توانستند آرامگاه و منزلی به چنگ آرند و تنها در این موقع از عرفا، تنها بهاء‌ولد به خارج از ایران سفر نگزید بلکه شیخ نجم‌الدین رازی معروف به دایه (مؤلف مرصادالعباد) هم از ماوراءالنهر به ری و از آنجا به قونیه پناه برد و این سخن با گفته حمدالله مستوفی که در شرح حال مولانا گوید «در فترت مغول به روم شد» به هر جهت مطابق می‌آید.

سلطان ولد در مثنوی «ولدی» هجرت جدّ خود را بر اثر آزار اهل بلخ و مقارن حمله مغول گرفته و از فخر رازی و خوارزمشاه در ضمن اشعار نام نبرده و فقط در سرفصل این قصّه نام خوارزمشاه دیده می‌شود و ذکر مهاجرت بهاء‌ولد در مثنوی ولدی بدین طریق است:

چون که از بلخیان بهاء‌ولد	گشت دل‌خسته آن شه سرمد
ناگهش از خدا رسید خطاب	کای یگانه شهنشه اقطاب
چون ترا این گروه آزدند	دل پاک ترا ز جا بردند
به درآ از میان این اعدا	تا فرستیشان عذاب و بلا
چون که از حق چنین خطاب شنید	رشته خشم را دراز تنید
کرد از بلخ عزم سوی حجاز	زان که شد کارگر در او آن راز
بود در رفتن و رسیدن خبر	که از آن راز شد پدید اثر
کرد تاتار قصد آن اقلام	منهزم گشت لشکر اسلام
بلخ را بستند و به زاری زار	گشت از آن قوم بی حد و بسیار

شهرهای بزرگ کرد خراب هست حقّ را هزار گونه عذاب

و این ابیات سند قوی است که عزیمت بهاء‌ولد از بلخ پیش از سنه ۶۱۷ که سال هجوم چنگیز به بلخ است به‌وقوع نپیوسته و آنچه دیگران نوشته‌اند سرسری و بی‌سابقه تأمل و تدبّر بوده است.

چون خبر عزیمت بهاء‌ولد به خوارزمشاه رسید و رنجش خاطر او و شورش اهل بلخ برای منع بهاء‌ولد آگاهی یافت متوهم گردید «بار دیگر قاصدان معتبر پیش سلطان‌العلما فرستاد و طریق مستغفرانه پیش آورد و بعد از نماز خفتن پادشاه خود با وزیر به خدمت آمد و لابه‌ها کرد تا فسخ عزیمت کند سلطان‌العلما تن درنداد و خوارزمشاه درخواست تا نهانی حرکت کند».^۱

ملاقات مولانا با شیخ عطار: پس از آن‌که بهاء‌ولد با خاندان خود بر اثر رنجش خوارزمشاه یا خوف سپاه خون‌خوار مغول، شهر بلخ و خویشان را بدرود گفت، قصد حج کرد و به جانب بغداد رهسپار گردید و چون به نیشابور رسید وی را با شیخ فریدالدین عطار اتفاق ملاقات افتاد و به گفته برخی شیخ عطار خود به دیدن مولانا بهاء‌الدین آمد و در آن وقت مولانا جلال‌الدین کوچک بود. شیخ عطار، کتاب اسرارنامه را به هدیه به مولانا جلال‌الدین داد و مولانا بهاء‌الدین را گفت: «زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند».

مولانا پیوسته اسرارنامه را با خود داشت. مولانا به اسرارنامه بسیار توجه داشت چند حکایت از حکایات آن کتاب را در ضمن مثنوی آورده است.

بهاء الدین ولد در بغداد: به روایت جامی در «نفحات الانس» چون بهاءولد به بغداد رسید «جمعی پرسیدند که اینان چه طایفه‌اند و از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند، مولانا بهاءالدین فرمود که *مِنَ اللّٰهِ وَ اِلَى اللّٰهِ وَ لِقَوَّةٍ اِلَّا بِاللّٰهِ*، این سخن را به شیخ شهاب‌الدین سهروردی رسانیدند فرمود که «ما هذا الا بهاءالدین البلخی» و خدمت شیخ استقبال کرد. چون برابر مولانا رسید از استر فرود آمد و زانوی مولانا را بوسید و به جانب خانقاه استدعا کرد مولانا گفت موالی را مدرسه مناسب‌تر است در مستنصریه نزول کرد و خدمت شیخ به‌دست خود موزه وی را کشید، روز سیم عزیمت مکه مبارکه نمودند».

بهاءولد بیش از سه روز در بغداد اقامت نگزید و چهارم روز به عزیمت حج بار سفر بست و چون از مناسک حج پرداخت در بازگشت به طرف شام روانه گردید و مدّت نامعلومی هم در آن نواحی به‌سر می‌برد و به روایت جامی بعد از انجام حج به ارزنجان رفت و چهار سال تمام در آن شهر مقیم بود ملک ارزنجان در آن تاریخ محلّ حکمرانی آن منکوجک بود که برخی از ایشان به دوستی علم و جانب‌داری دانشمندان شهرت یافته و در صفحات تاریخ نام خود را به یادگار گذارده‌اند و از دیرباز شعرا و علما بدیشان توجه داشته و در

ستایش آنان اشعار سروده و به نامشان کتبی به رشته تحریر کشیده‌اند و ملک ارزنجان در این سال‌ها به وجود مشهورترین شهریاران این دودمان، فخرالدین بهرام‌شاه، آراسته بود.

فخرالدین بهرام‌شاه: و او یکی از ملوک و رادمردان بزرگ اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم به‌شمار است و بزرگ‌ترین و نامورترین منکوجیان می‌باشد و با این همه تاریخ‌زدگانی و شرح حال وقایع سلطنت او به تفصیل معلوم نیست. بهرام‌شاه پادشاهی کریم و دانش‌دوست بود و به ظلف نفس^۱ و حسن سیرت و علو همت و نقاء جیب^۲ و طهارت ذیل و فرط مرحمت و شفقت فرید و وحید جهان بود ... و حکیم سنایی در وصف او اشعاری دارد.

علاءالدین داوودشاه (۶۲۲-۶۲۵) فرزند وی هم پادشاهی بلندهمت و باشرم و کریم‌النفس و به انواع علوم سیما^۳ نجوم آراسته بود ... چنین که مقرر گردید فخرالدین (بهرام‌شاه) و پسرش علاءالدین (داوودشاه) هر یک به نوبت مقصد فضلا و خود نیز به فضایل نفسانی آراسته بوده‌اند و بنابراین اقامت بهاءولد که پیش از حمله مغول گریخته و از وطن آواره و در طلب مأوی و محلی امن و آرام بود که با فراغ بال و جمعیت خاطر به نشر افکار خود و راهنمایی خلق پردازد در ملک ارزنجان و نزد فخرالدین یا علاءالدین شهریاران آن ناحیت از روی

۲. نقاء: پاکی، نقاء جیب: پاک دامنی

۱. ظلف: پاکی، ظلف نفس: پاکی نفس

۳. به ویژه

شواهد تاریخی امکان‌پذیر است. احمد افلاکی را عقیده چنان است که بهاء‌ولد پس از انجام حج چهار سال در ملاطیه و سپس هفت سال در لارنده رحل اقامت افکند و امیر موسی فرمانروای لارنده برای او مدرسه‌ای بنا کرد. جای شگفت است که سلطان ولد در مثنوی ولدی هرچند عزیمت بهاء‌ولد را از بلخ مقارن حمله مغول گرفته و تمام زندگی بهاء‌ولد در قونیه به نقل وی دو سال بوده و از روی قرائنی که به‌دست می‌دهد وفاتش نیز در حدود سنه ۶۲۸ اتفاق افتاده، از حوادث زندگانی بهاء‌ولد در فاصله سال‌های ۶۱۸ تا ۶۲۶ یاد نمی‌کند و چنان می‌نماید که بهاء‌ولد پس از انجام حج بی‌فاصله به قونیه آمده است.

مولانا در سن هجده سالگی در شهر لارنده به فرمان پدر، گوهرخاتون دختر خواجه لالای سمرقندی را که مردی معتبر بود به عقد ازدواج کشید (و از این روی باید حدوث این واقعه با سال ۶۲۲ مصادف بوده باشد) و بهاء‌الدین محمد معروف به سلطان ولد و علاء‌الدین محمد از این اقتران در وجود آمدند سنه ۶۲۳.

پس از آن که هفت سال بر زندگی بهاء‌ولد در لارنده گذشت و خبر او به دور و نزدیک رسید و آوازه تقوی و فضل و تأثیر سخن او بلند شد و پادشاه سلجوقی روم علاء‌الدین کی‌قباد از مقاماتش آگاهی یافت طالب دیدار وی گردید و بهاء‌ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان دیار پیوست.

علاء‌الدین کی‌قباد: یکی از اعظم شهریاران سلجوقی روم بود و به

حسن تدبیر و شهامت و اقدام بر جهانگیری و همت بلند از همسران خود امتیاز داشت و ممالک روم در عهد او از تجاوز بیگانگان و تغلب متعلیان در امن و امان بود و وسعت ملک و عرصه پادشاهیش هرچه وسیع تر گردید و در تمام مدت سلطنت خود (۶۱۷-۶۳۴) اوقات را به فراغت نگذاشت و به گشادن قلاع و فتح بلاد یا دفاع از متجاوزان اشتغال می ورزید ... علاءالدین به فرط دینداری و تعفف موسوم شده و بر اثر خوابی که دیده بود به طایفه صوفیه دلبستگی داشت و وقتی که شهاب الدین سهروردی از جانب الناصرالدین الله خلیفه عباسی (۴۷۵-۶۲۲) منشور شهریاری بدو آورد به نفس خود پذیره شد و دست او را بوسید و به احترام و توقیر تمام وی را به قونیه وارد کردند و تا در قونیه بود سلطان به کرامت به زیارت مبارکش استسعاد یافت و از تأثیر نفس او چنان شد که می خواست «چون ابراهیم ادهم طریق عیسی مریم پیش گیرد و شیخ او را منع فرمود و بر اثر نصایح و ترغیب او به عدل و دادگستری سلطان از لباس نخوت و غرور و عجب و غفلت به کلی منسلخ شده بود و چون جان فرشته همه خیر گشته.

خاندان علاءالدین هم از آغاز جهانداری به همراهی و احتفاظ متفکرین و ارباب عقل و درایت و حکما و فلاسفه و ... نزد عوام و ظاهرپرستان به جانبداری اصحاب تعطیل و زندقه و اعتقاد را با فیلسوفان متهم بودند ... و چون علاءالدین به جد دوستدار و هواخواه فلاسفه بود و در بزرگداشت و ترفیه حکما می کوشید و صلوات

گرانمایه از ایشان دریغ نمی کرد این طبقه از هر کجا که آواره می شدند بدو پناه می بردند.

آشفته‌گی اوضاع ایران در موقع حمله مغول به اندازه‌ای رسیده بود که روستایی و شهری هیچ شب در بستر امن و آسایش نمی غنودند و هیچ روز الا در انتظار مرگ یا اسارت به سر نمی بردند و بدین جهت هرکس می توانست پشت بر یار و دیار خویش را به بلاد دوردست که اندیشه تعرض آن قوم خون آشام بدان دیرتر صورت می بست می افکند تا مگر روزی از طوفان آفت برکنار باشد و یاران عزیز و خویشان ارجمند را پیش غرقه دریای خون نبیند. هرچند بعضی ممالک به واسطه قبول ایل و انقیاد یا علل دیگر یک چند از دست اندازی مغولان در امان بود لیکن باز هم دل‌ها آن آرام که باید نداشت ... چنان که در فارس که به حسن تدبیر اتابکان محفوظ مانده بود ... و بهاءالدین ولد هرچند از طریقه فلاسفه برکنار بود لیکن در تصوّف به عالی ترین درجه ارتقا جسته و افکار بلندش از حیّز افهام برتر بود و بر اسرار دین و شریعت و نوامیس ارباب ملل چندان وقوف و بصیرت داشت که اگر ظاهرپرستان و دشمنان حکمت از مکنون اسرارش آگاه می شدند و حقایق افکارش از لباس آیات سماوی و احادیث عریان می دیدند از وی (صد چندان که از حکما) تبری می جستند و آن راه‌شناس خبیر را در بازار تقسّف و تزهد و سادگی و ابله‌نمایی به جوی نمی خریدند ...

پس بهاء‌ولد از آن جهت که بلاد روم از ترک‌تاز مغول برکنار می نمود

و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و گوهرشناس و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت بدان نواحی هجرت گزید و رحل اقامت افکند و علاءالدین کی قباد وی را از لارنده به قونیه خواست و روز ورود او به قونیه پیشباز رفت و او را به حرمت هرچه بیشتر در شهر آورد و می خواست او را در طشت خانه خود منزل دهد بهاءولد تمکین نکرد و به مدرسه التَّوبه منزل ساخت ... و اهل روم عظیم معتقد بهاءولد شدند و او به وعظ و افاده مشغول بود و سلطان علاءالدین ادرار و انعام در حق مولانا به تقدیم می رساند. از جمله مریدان بهاءولد، امیر بدرالدین گهرتاش معروف به زردار که لالای سلطان بود به شکرانه حالتی که از صفای نیت شیخ در خود یافت هم به فرمان وی جهت فرزندان او مدرسه ای بساخت که محلّ تدریس مولانا شد به روایت ولدنامه مدّت اقامت بهاءولد در قونیه بیش از دو سال نکشیده بود که تن به بستر ناتوانی نهاد و زندگی را بدرود گفت.

جلال الدّین بعد از وفات پدر یک سال بی شیخ و پیر گذرانید و پس از آن سید برهان الدّین محقق ترمذی به روم آمده و مولانا مدّت ۹ سال تمام با وی مصاحبت و ارادت داشت که او روی ملال از جهان درکشید و قالب تهی کرد و مولانا ۵ سال دیگر به ارشاد و وعظ و تذکیر مشغول بود که شمس الدّین تبریزی به وی بازخورد و چون اتّفاقی است که مولانا با شمس الدّین به سال ۵۴۲ بود پس از فاصله وفات ولد تا این تاریخ کمابیش ۱۵ سال بوده است.

معارف بهاء‌ولد: با آن‌که بهاء‌الدین در علوم نقلی و سلوک اهل ظاهر و باطن پیشوای حال و قال و انگشت‌نمای روزگار بود و از فتوی و وعظ و تذکیر و معارف او خلق بهره‌ها می‌بردند و همه‌روزه مجلس او به اصناف مردم از دانشمندان و رهروان انباشته می‌شد و فضیلت‌خواهان و حقیقت‌جویان از مجلس او با دامن‌ها فواید و افاضات و فتوح و گشایش‌های غیبی برمی‌خاستند ظاهراً به عادت این طبقه که به تصنیف و تألیف چندان عقیده ندارند و گویند:

دفتر صوفی سواد حرف نیست جز دل اسپید هم چون برف نیست

به تألیف و قید معانی نفسانی در کتاب پرداخته و تنها اثر موجود او کتابی است به نام «معارف» که افلاکی در ضمن حال مولانا می‌آورد. کتاب معارف صورت مجلس و مواعظ بهاء‌ولد است که به اغلب احتمال خود او آن‌ها را مرتب ساخته و به رشته تحریر درآورده و اغلب به عباراتی مانند با خود می‌گفتم و با خود می‌اندیشیدم آغاز سخن می‌کند و حقایق تصوّف را با بیانی هرچه عالی‌تر و قاهرتر روشن می‌گرداند چنان‌که صرف نظر از دقت افکار بسیاری از فصول این کتاب در حسن عبارت و لطف ذوق بی‌نظیر است و یکی از بهترین نثرهای شاعرانه می‌باشد. تأثیر این کتاب در فکر و آثار مولانا بسیار بوده و پس از مطالعه و مقایسه دقیق متبّعین و ارباب نظر پوشیده نمی‌ماند که مولانا با پدر خود در اصول عمده و معانی تصوّف شریک بوده و نیز در مثنوی و غزلیات از معانی این کتاب اقتباساتی کرده است.